

عنوان: تحلیل ابعاد وجودی و روان‌شناختی انسان در اندیشه علامه فیضانی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

احمدزی نوری^۱

اطلاعات مربوط به مقاله	چکیده
کلید واژگان خودشناسی، روح، نفس، قلب، سلامت روان، عرفان اسلامی.	شناخت انسان و ابعاد وجودی و روان‌شناختی او از بنیادی‌ترین مباحث عرفان اسلامی و از پیش‌نیازهای خودشناسی، سلامت معنوی و اصلاح رفتار فردی و اجتماعی به شمار می‌رود. پژوهش حاضر با هدف تحلیل و مقایسه دیدگاه‌های علامه محمد عطاءالله فیضانی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی درباره ساختار وجودی انسان و عوامل مؤثر بر رفتار و سلامت روان، به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو اندیشمند، انسان را موجودی دوساختی متشکل از روح و نفس می‌دانند که در درون او دو نیروی هدایت‌گر و همراه‌کننده، یعنی ملک و شیطان، به‌ترتیب در تعامل با روح و نفس، بر شکل‌گیری اندیشه، هیجان و رفتار اثر می‌گذارند. در این نگرش، قلب مرکز ادراک، اراده، عواطف و تصمیم‌گیری و کانون تأثیرگذاری این نیروهاست، در حالی که مغز بیشتر نقش حفظ و سامان‌دهی اطلاعات را بر عهده دارد. همچنین، تقویت روح از طریق ایمان، عبادت، معرفت و خدمت به خلق، زمینه تعالی انسان و دستیابی به نفس مطمئنه را فراهم می‌سازد و غلبه نفس و وسوس شیطانی منشأ انحطاط اخلاقی، ناآرامی روانی و آسیب‌های فردی و اجتماعی تلقی می‌شود. نتایج پژوهش بیانگر آن است که با وجود تفاوت در شیوه بیان، دیدگاه‌های علامه فیضانی و مولانا در تبیین ساختار وجودی انسان، جایگاه قلب، نقش روح و نفس و تأثیر آن‌ها بر سلامت روان، همگرایی قابل توجهی دارد و می‌تواند الگویی معرفتی برای تبیین انسان از منظر عرفان اسلامی و مطالعات روان‌شناسی دینی فراهم آورد.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. ahmadzainoori89@gmail.com

درک ابعاد وجودی و روان‌شناختی انسان همواره از مهمترین دغدغه‌های اندیشمندان بوده، طوریکه از گذشته‌های دور تا امروز در این باره بسیار سخن گفته شده است. شروع از دوره یونان باستان که برای سقراط ارزشمندترین دانش، «شناخت خود» بود؛ لذا شعار مورد علاقه او همان چیزی است که بر معبد دلفی نوشته شده بود: خود را بشناس! تا زیگموند فروید که گفته است: نگاهت را به درون برگردان، به اعماق خود بنگر، یاد بگیر اول خودت را بشناسی. (پی. شولتز و آلن شولتز ۲۰۱۳).

با توجه به ضرورت و اهمیتی که خودشناسی دارد، این بحث از نگاه‌های بصیرت‌مندانه و عارفانه علامه فیضانی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز به کنار نمانده است. به عقیده علامه فیضانی^(ع) انسان خلیفه خداوند و صاحب کرامت می‌باشد و همه هستی برای او آفریده شده است. (فیضانی، بی‌تا) و از آنجاییکه انسان در مقام کوچک‌ترین واحد اجتماع بشری قرار دارد، سلامت معنوی او باعث سلامت اجتماع و فساد او باعث فساد اجتماع خواهد شد. (فیضانی، بی‌تا) و برای اینکه آدمی به سلامت معنوی دست یابد و جلو اعمال زشت و ناپسند خود را بگیرد و در ضمن، مصدر فضایل و نیکی‌ها شود؛ در بدایت حال نیازمند شناخت کامل خویش است. در غیر آن، چنین امکانی ابدأ فراهم نخواهد شد. (فیضانی، بی‌تا) چون به هیچ چیز انسان چیره نمی‌شود تا اولاً علمش بر آن محاط نشود. (فیضانی، بی‌تا) از طرف دیگر، امروزه انسان‌ها قادر به مهار و کنترل دشمنان ظاهری خود در بر و بحر شده‌اند؛ اما دریا که از شر همنوع خویش در امان نیستند. (فیضانی، بی‌تا) بناءً به اعتقاد علامه فیضانی عامل همه این بدبختی‌ها و بیچارگی‌های بشر، که امروز از دست بنی نوع خویش متحمل می‌شود، عدم شناخت خویشتن است. چنانچه ایشان در جایی می‌فرماید: «برای اینکه زودتر دامنه صحبت را از خوف طوالت چیده باشیم، خوبرت است تا بگویم که [انسان] خود را هنوز نشناخته است.» (فیضانی، بی‌تا؛ ص: ۲۷)

مولانا نیز در پیوند به عدم شناخت انسان با علامه فیضانی همداستان است و در مثنوی معنوی کراراً به این موضوع اشاره می‌فرماید. چنانچه در دفتر اول مثنوی خطاب به منجمان می‌گوید که با تکیه بر علم هیأت و نجوم، کواکب را در اوج آسمان رصد می‌کنید؛ ولی هنوز حقیقت خود را که مورد تکریم و احترام فرشتگان است نشناخته‌اید:

اسپ همت، سوی اختر تاختی
آدم مسجود را نشناختی
آخر آدمزاده‌ای ای ناخلف
چند پنداری تو پستی را شرف؟
(مثنوی: ۵۴۰/۱-۵۴۱)

۱. علامه فیضانی^(ع) عارف، فقیه، متفکر، صلح دینی و از مبارزان انقلابی و دعوتگران بزرگ و نامدار دوره معاصر جهان اسلام می‌باشد که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در استان هرات متولد شد. نامبرده در سال ۱۳۱۱ آموزش رسمی را آغاز نمود و همزمان با آن، به‌طور خصوصی به فراگیری علوم اسلامی نیز پرداخت. علامه فیضانی ضمن تسلط به زبان‌های (پارسی و پشتو) به زبان‌های عربی و ترکی نیز تسلط داشت. و از سال ۱۳۲۷ الی پایان عمر خود به‌صورت جدی به امر «دعوت و بیداری» جامعه پرداخت که در جریان این مدت هفت بار به حبس درازمدت و بیش از ده‌ها بار به حبس‌های کوتاه‌مدت محکوم شد. علامه فیضانی موفق به پدید آوردن ۵۲ اثر علمی در حوزه‌های مختلف از جمله سیاست، عرفان اسلامی، فقه و خودشناسی و خداشناسی گردید. با عنایت و دقت به آثار ایشان سخنی از شیخ عطار در ذهن خواننده تداعی می‌یابد که در باره سخنان مشایخ طریقت گفته بود: «سخن ایشان نتیجه کار و حال است نه ثمره حفظ و قال و از عیان است نه از بیان و از اسرار است نه از تکرار و از علم لدنی است نه از علم کسبی و از جوشیدن است نه از کوشیدن.» برخی از آثار او شامل جهان به تسکوب قرآن، شش‌جام به تقویه ایمان، صحبت در نشیب و فراز سیاست، شمس‌المعارف، خودشناسی و خداشناسی می‌باشد. سرانجام علامه فیضانی در زمان حکومت داود خان به اتهام کودتا محکوم به حبس شد و در زمان رهبران حزب دموکراتیک خلق، بدون محاکمه به شهادت رسید.

یا:

خویشتن شناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت
(مثنوی: ۱۰۰۰-۱۰۰۱)
به همین گونه در دفتر سوم می فرماید:

صد هزاران فضل داند از علوم
جان خود را می نداند آن ظالم
داند او خاصیت هر جوهری
در بیان جوهر خود چون خری
که: همی داند یخوز و لا یجوز
خود ندانی تو یجوزی یا عجز
این روا، و آن ناروا، دانی، ولیک
تو روا یا ناروایی؟ بین تو نیک
قیمت هر کاله می دانی که چیست
قیمت خود را ندانی احق می ست
(مثنوی: ۲۶۴۸-۲۶۵۲)

باری، در پیوند به اهمیت خودشناسی؛ گذشته از تبعات ارزشمند آن در عرفان اسلامی، در گستره‌ای مباحث روان‌شناختی دست‌کم می‌توان به دو مورد اشاره نمود: یکی بسترسازی برای شکل‌گیری «خودانگاره واقعی» و دیگری بالا بردن «احساس کارایی» است.

خودانگاره در افراد بهنجار بر پایه ارزیابی واقع‌بینانه از توانایی‌ها، استعدادها، ضعف‌ها، هدف‌ها و روابط با دیگران استوار است. و مزیت آن این است که برای شخصیت، احساس وحدت، یکپارچگی و چارچوبی تأمین می‌کند که به وسیله آن خود و دیگران را در نظر می‌گیریم. و اگر بخواهیم استعداد کامل خود را تحقق بخشیم، خودانگاره ما باید خود واقعی ما را به وضوح بازتاب دهد نه خود غیر واقعی را. (پی. شولتز و آلن شولتز، ۲۰۱۳) و جهت اینکه حقیقتاً خودانگاره ما خود واقعی ما را آینه‌داری کند ما لزوماً نیازمند درک ابعاد وجودی و روان‌شناختی خویش هستیم.

مورد دوم، که خودشناسی می‌تواند نقش پررنگی در آن داشته باشد، بالا بردن احساس کارایی است. احساس کارایی یعنی نیروی اعتقاد داشتن به اینکه می‌توانید. یا اینکه می‌توانید آنچه را می‌خواهید انجام دهید، به سرانجام برسانید. و البته این امر یکی از مهم‌ترین اجزای موفقیت است. (همان، ص: ۵۳۶)

۱. Self- image

۲. Self- efficacy

۲. روح و نفس

بی‌گمان آدمی موجود بسی پیچیده است، و با وجود اینکه امروزه شناخت پارهای از ابعاد روان‌شناختی انسان، واجد ماهیتی بین‌رشته‌ای نیز است؛ (پاپالیا، آلدز و فلدمن، ۲۰۰۴) ولی تا هنوز توفیق شناخت کامل انسان در گستره این همه علوم حاصل نشده است. و مطمئناً تا زمانی که پرده از رخ ابعاد فرامادی انسان برداشته نشود، شناخت انسان کامل نخواهد شد. علامه فیضانی و مولانا اعتقاد دارند که انسان موجود تک‌بعدی نبوده، بلکه دارای بعد مادی و روحانی می‌باشد.

الف: روح

در ادبیات دینی و عرفانی، بدن انسان شامل دو اصل بنام «روح» و «نفس» می‌شود؛ دو جنبه متضاد که خلاف یکدیگر در حرکتند. مولانا از تضاد این دو اصل چنین یاد می‌کند:

ظاهرت با باطنت ای خاک خُوش
چونکه در جنگ‌اند و اندرکش مکش
(مثنوی: ۴/ ۱۰۲۰)

یا:

موسی و فرعون در هستی توست
باید این دو خصم را در خویش جُست
(مثنوی: ۳/ ۱۲۵۳)

مراد از «موسی» و «فرعون» تقابل جنبه‌های روحانی و مادی انسان است. در تعبیر صوفیه، موسی و فرعون همیشه در باطن آدمی وجود دارند و این رمزی از دو جنبه متضاد انسان یا همان روح و نفس می‌باشد. (زمانی، ۱۴۰۲)

خداوند نسبت روح آدمیان را به خود می‌دهد و چنین می‌فرماید: «قَدْ آتَىٰ سَوِيَّةً وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۱ ترجمه: و چون کالبد او [=آدم] را درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [=به خاک] بیفتید. به اعتقاد علامه فیضانی، «روح» عامل حیات (فیضانی، بی‌تا) و منحیت حقیقت انکارناپذیر در بدن انسان و همه جانداران است. طوریکه تا زمان موجودیت روح در جسم، ولو که بیشتر از صد سال هم بگذرد بازهم اعضا و اندام متلاشی نمی‌شوند؛ ولی همین که روح از بدن مفارقت کرد، در کمترین زمان همه جسم متلاشی شده از بین خواهد رفت. (فیضانی، بی‌تا) مولانا نیز به این حقیقت اشاره نموده و می‌گوید که جسم به حُسن و جمال خویش می‌بالد؛ ولی روح، شکوه و فر خویش را پنهان می‌دارد:

تن همی نازد به خوبی و جمال
روح، پنهان کرده فر و پر و بال
گویدش: ای مزبله تو کیستی؟
یک دو روز از پرتو من زیستی

۱- سوره ص، آیه ۷۲

غَنج و نازت می‌گنجد در جهان
باش تا که من شوم از تو جهان
گرم‌دارانت ترا گوری کنند
طعمهٔ ماران و مورانت کنند
بینی از گند تو گیرد آن کسی
کو به پیش تو همی مردی بسی
(مثنوی: ۱/ ۳۲۶۷-۳۲۷۱)

روح به جسم می‌گوید: ای زباله‌دان تو کیستی؟ تو همانی که از پرتو وجود من زندگی می‌کنی. تویی که ناز و کرشمات در این جهان نمی‌گنجد، وقتی من از تو دور شوم، دوستدارانت گوری برایت فراهم می‌کنند و تو را به عنوان غذا به مارها و مورچه‌ها تقدیم می‌کنند. و پس از دوری من خواهی دید، آنکه حاضر بود تا جانش را فدایت کند، از بوی گند تو بینی خود را می‌گیرد. (زمانی، ۱۴۰۳)

هرچند روح نامرئی است، اما آثار و فعالیت آن تا زمان مرگ در جسد هویدا است. (فیضانی، بی‌تا) علاوه بر این، علامه فیضانی روح را مظهر ثبات و انسجام بدن دانسته و حتی علاقه و ارتباط اشخاص با همدیگر را نیز به علت موجودیت روح در بدن می‌داند. (فیضانی، بی‌تا) فی‌المثل ما آدمیان با اشخاص ضعیف و مریض ولو که هرچقدر ناتوان هم باشند، بازهم بدون کراهیت، با ایشان علاقهٔ بودوباش می‌داشته باشیم. ولی همین که روح از بدن خارج شود و شخص فوت نماید، ما نمی‌توانیم حتی یک شب را با وی سپری نماییم، هرچند که آن شخص بهترین دوست ما هم باشد. (فیضانی، بی‌تا) در پیوند به نامرئی بودن روح، مولانا نیز می‌گوید که روح همچون دست در آستین مخفی و پنهان است:

جسم ظاهر، روح مخفی آمده‌ست
جسم همچون آستین، جان همچو دست
(مثنوی: ۲/ ۳۲۵۳)

یا:

تن ز جان، و جان ز تن مستور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
(مثنوی: ۸/ ۱)

یعنی با وجود اینکه جسم و روح به هم پیوسته‌اند و از یکدیگر پوشیده نیستند؛ ولی کسی اجازه ندارد که روح را ببیند، یا به تعبیر دیگر آنانی که اسیر جسم و جسمانیات هستند، نمی‌توانند روح لطیف را ادراک کنند. (زمانی، ۱۴۰۳)

علاوه بر اینکه روح یکی از ابعاد مهم وجودی و روان‌شناختی آدمی است، موجودیت عقل در کنار روح، علت شرافت آدمیان بر سایر جانداران محسوب می‌شود. چنانچه علامه فیضانی در زمینه می‌فرماید: «این حقیقت مسلم است که شرافت روحی او [= انسان] بر حیوانات به حکم: وَتَفَخَّتْ فِیهِ مِنْ رُوحٍ؛ که خدای متعال به خویش نسبت داده، واقعیت انکارناپذیر است. لذا به برکت روح و شرافت علم، بر همه موجودات حکمروایی می‌کند.» (فیضانی، بی‌تا، صص: ۵۲-۵۳)

هرچند حیوانات نیز صاحب روح هستند، اما باید دانست که روح انسان از جنس روح حیوانات نبوده؛ بلکه با توجه به اینکه خدای متعال نسبت روح آدمی را به خود داده است، ماهیت آن بسی متعالی‌تر و ارزشمندتر از روح حیوانات می‌باشد. چنانچه در میان

فلزات ارزش طلای زرد و سفید بیشتر است. هذالقیاس در میان احجار، ارزش و کیفیت فیروزه، لاجورد، لعل و امثال آن از سنگ‌های عادی بیشتر می‌باشد. (فیضانی، بی‌تا) اینچنین روح آدمی نیز از روح حیوانات بسی ارزشمندتر است. البته مولانا نیز ارزشمندی جسم انسان را به یمن موجودیت روح می‌داند، همانگونه که کیسه بخاطر طلای درون آن بها می‌داشته باشد:

قیمت همیان و کیسه از زر ست
بی ز زر همیان و کیسه ابترست
همچنانکه قدر تن از جان بود
قدر جان از پرتو جانان بود
(مثنوی: ۲۵۳۴-۲۵۳۵)

مولانا «روح» را منحتی اصل و حقیقت آدمی دانسته و نفس را به «سایه» تشبیه می‌کند و در دفتر دوم تذکر می‌دهد که جسم نیز برای ما بیگانه و مایه غمناکی است:

در زمین مردمان خانه مکن
کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه؟ تن خاکی تو
کز برای اوست غمناکی تو
(مثنوی: ۲۶۳۳-۲۶۳۴)

گفتنی است که روح دارای مدارج سه‌گانه «جان»، «روح انسانی» و «روح حیوانی» می‌باشد. طوریکه در اول پیدایش، روح به مرتبه جان می‌باشد. اما بعداً اگر نفس بنابر تربیه نادرست فامیل یا محیط فاسد اوج گرفت، جان به روح انسانی مبدل خواهد گشت. و اگر نفس بازهم به رشد خود ادامه دهد؛ روح انسانی به پایین‌ترین درجه که روح حیوانی باشد تنزل خواهد یافت. در نتیجه چنین فردی علی‌الظاهر انسان، ولی بدتر از گرگ و سایر درندگان باشد. از این حیث، چنین فردی به ایفای اعمالی که متضمن بهبود حیات اجتماعی باشد توجه ننموده وبالعکس، جهت آرامی و راحت‌افزایی خود دست به کارهایی می‌زند که پریشانی و نگرانی دیگران را در پی می‌داشته باشد. (فیضانی، بی‌تا)

بنابر اعتقاد علامه فیضانی، مسکن روح «قلب» و «مغز» می‌باشد. یا به بیان دیگر، روح در قلب و مغز قرار داشته و از طریق اعصاب و جریان خون در همه بدن سیلان می‌داشته باشد. (فیضانی، بی‌تا) البته همزمان با اینکه روح، قابلیت تنزل را دارد، ظرفیت و استعداد تعالی و صعود را نیز می‌داشته باشد. که طبق اعتقاد علامه فیضانی، روح آدمی از اقسام عبادات و کارهای نیکو قوی و عالی‌تر می‌شود. و مجموع نیکویی‌هایی که باعث تقویه روح می‌شود، شامل دو دسته کلی: ۱- انواع طاعات مقید به شرط؛ مثل نماز، روزه، زکات، حج و ۲- عبادات بدون قید و شرط؛ مثل ذکر خداوند، تفکر در مصنوعات، عجز، شکر، خدمت به خلق‌الله، صبر و توکل می‌باشد. (فیضانی، بی‌تا)

ب: نفس

ما آدمیان پیوسته نظاره‌گر کشش‌های کاملاً متضاد در درون خود هستیم. گاهی به ایفای اعمال نیک و پسندیده می‌پردازیم و به خدمت دیگران می‌شتابیم و احساس فرحت و شادمانی می‌نماییم، برعکس گاهی هم از ما اعمالی صادر می‌شود که اسباب ناراحتی و نگرانی ما را فراهم ساخته و در نتیجه احساس دلگرفتگی و دل‌تنگی می‌نماییم. و البته پدید آمدن این حالات مخالف و

متضاد، بیانگر این است که آدمی موجود تک‌بعدی نبوده، بلکه در مقابل روح؛ اصل دیگری نیز در بدن وجود دارد که نفس نامیده می‌شود.

خدای متعال در پیوند به آفرینش انسان می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»^۱ - ترجمه: و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم.» و عصاره به اصل شی یا خلاصه کل که دارای خواص همه آن چیز باشد گفته می‌شود. و چون نفس آدمی فشرده خاک است، از این حیث هر آنچه از زمین می‌رود، آدمی به آن علاقه نشان داده و مورد استفاده خویش قرار می‌دهد. ولو چون تریاک سمی و یا هم مثل تنباکو و مرچ [= قفل] تلخ و تند هم باشد. (فیضانی، بی‌تا) علاوه بر این، نفس می‌کوشد تا آدمی را بسوی پستی‌ها بکشانند و کاملاً وی را از زمینی بسازد. مولانا نیز بر این نکته اشاره نموده، چنین می‌گوید:

روح می‌بردت سوی چرخ برین
سوی آب و گِل شدی در اسفلین
خوشتن را مسخ کردی زین سُقول
ز آن وجودی که بُد آن رشک عقول
(مثنوی: ۵۳۷-۵۳۸)

روح تو را به سوی آسمان و جهان والا می‌کشید؛ ولی تو خود را به‌سوی پست‌ترین مراتب هستی پایین کشیده‌ای. در حالیکه وجود تو از حیث شرافت موجب حسد و حسرت فرشتگان شده است. (زمانی، ۱۴۰۳)

و به علت همین کشش‌ها و کوشش‌های نفس به سمت پستی‌ها و رذیلت‌ها است که مولانا به تکرار در سراسر مثنوی برای ما هشدار می‌دهد که مبادا فریب بخورید و دست مجاهده و مبارزه را از سر نفس بردارید!

هین سگِ نفس تو را زنده مخواه
کاو عذو جان توست از دیرگاه
(مثنوی: ۲/ ۴۷۴)

گفتمنی است که نباید جسم را با نفس اشتباه گرفت، چنانچه خدای متعال در این زمینه می‌فرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^۲ - ترجمه: آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گِل خواهم آفرید.» ملاحظه می‌شود در آنجا که مراد جسم آدمی است، خدای متعال صرفاً واژه «طین» را بکار می‌برد، در حالیکه وقتی نوبت نفس می‌رسد اصطلاح «سُلَالَةُ مِنْ طِينٍ» بکار برده می‌شود که یکی صرفاً به خاک اشاره دارد و دیگری به جوهر و فشرده خاک.

همانگونه که در باب تفاوت روح آدمیان با بقیه جانداران سخن رفت، در باب نفس نیز باید گفت که نفس آدمیان نیز متفاوت از سایر جانداران است. چنانچه ملاحظه می‌شود که پاره‌ای از حیوانات علف‌خوارند و پاره‌ای دیگر گوشت‌خوار؛ ولی برعکس، آدمیان تمامی فرآورده‌های زمین را صرف می‌نمایند.

طبق آیات قرآن مجید، نفس آدمیان به سه صورت عمده متقسم شده است: ۱- نفس اماره بالسوء؛ ۲- نفس لואمه و ۳- نفس مطمئنه. که در ذیل به توضیح مختصر هر یک خواهیم پرداخت.

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۲

۲- سوره ص، آیه ۷۱

۱- نفس اماره بالسوء: حقیقت آن از نامش پیداست که امرکننده بسوی بدی‌هاست. و این حالت زمانی بر شخص غالب می‌شود که در صرف لذت‌ها و تمتعات حد اوسط را رعایت نکرده و اسراف را عادت خویش سازد؛ حتی اگر از وجوه حلال هم باشد. (فیضانی، بی‌تا) زیگموند فروید نیز سه ساختار اساسی را در آناتومی شخصیت معرفی نموده بود که شامل نهاد، خود، و فراخود^۳ می‌شود. و اعتقاد داشت که نهاد بر طبق اصل لذت عمل می‌کند. همچنان بر مبنای عقیده فروید، نهاد برای ارضای فوری نیازهایش تلاش می‌کند و تأخیر یا به تعویق افتادن ارضا را به هر دلیلی تحمل نمی‌کند. از این حیث نهاد ساختاری خودخواه، لذت‌جو، ابتدایی، غیراخلاقی، سمج و ناشکیاست. (پی. شولتز و این شولتز ۲۰۱۳)

باری، با اندکی تأمل در می‌یابیم که بصورت کل نه؛ اما از بعضی جهات آنچه را فروید «نهاد» نامیده است با نفس «اماره بالسوء» برابری می‌کند. البته گام زدن در مسیر نفس اماره و یا آنچه فروید نهاد نامیده است و به تعبیر مولانا «حلو خورن» و «شیرین زیستن» ما را به سعادت و آرامش نخواهد رساند. بلکه برعکس، باعث ناآرامی و فزونی تنش باطنی ما خواهد شد. بناءً اگر آدمی هوای لذت‌های جاودانه و شیرینی‌های ماندگار فرامادی را در سر دارد، باید حتی در لذت‌های حلال دچار افراط نشود، و دست‌کم در پاره‌ای از مواقع باید صبر بورزد و لذت‌گرایی را بازنهد چنانچه به تعبیر مولانا:

گر سخن خواهی که گویی چون شکر
صبر کن از حرص و این حلو مخور
صبر باشد مُشْتَه‌ای زبکران
هست حلو آرزوی کودکان
(مثنوی: ۱۶۰۰-۱۶۰۱)

یا:

هر که شیرین می‌زید، او تلخ مُرد
هر که او تن را پرستد، جان نبرد
(مثنوی: ۲۳۰۲/۱)

۲- نفس لَوَّامه: به حالتی از نفس اطلاق می‌شود که نیروی روح با نفس متوازن گردیده و یا بعضاً برتری نماید. به همین علت شخصی که صاحب نفس لَوَّامه است، از انجام اعمال ناروا خوشتن‌داری می‌نماید و اگر بازهم از ایشان چنان اعمالی صادر شود، خود را ملامت نموده و احساس ندامت می‌نماید. (فیضانی، بی‌تا)

۳- نفس مطمئنه: این حالت در زمان ارتقای قوای روحی به دست می‌آید. و چنین افرادی به راحتی می‌توانند جلو صرف اضافی لذایت و صدور اعمال ناروا را از خود بگیرند، بناءً به لحاظ روحی پیوسته در حال رشد می‌باشند. (فیضانی، بی‌تا) یا به بیان دیگر، هرگاه انسان قوای روحانی خود را قوی نمود و معرفت و عبادت و خدمت به خلق‌الله را برای خشنودی وی تعالی جل‌جلاله همیشه انجام دهد، نفس از مقام «اماره» به «مطمئنه» مبدل می‌شود. (فیضانی، بی‌تا)

۱ - Id

۲ - Ego

۳ - Super Ego

۴ - Pleasure principle

باید دانست که نفس در اول پیدایش طفل، مطمئن می‌باشد، اما در نتیجه‌ای کی‌ج‌روبی‌های خانواده و محیط، نخست به لوازم و متاعب آن به آماره بالسوء مبدل می‌گردد. (فیضانی، بی‌تا) طبق اعتقاد علامه فیضانی مقام نفس در قلب آدمی می‌باشد چنانچه می‌گوید: «در قسمت پایان قلب مقام نفس را تعیین کرده‌اند.» (فیضانی، بی‌تا؛ ص: ۹۰)

علامه فیضانی می‌گوید که آدمیان اشیای پیرامون خود را زیرورو کرده و بحرهای و کوه‌ها را تسخیر و مهار کرده‌اند؛ ولی خود را نه! و در نتیجه آن، این همه قتل و کشتار و فتنه و فجایع توسط بشر امروز پدید آمده است و عامل اصلی همه اینها را «نفس» می‌داند که متأسفانه مورد شناخت و مهار قرار نگرفته است و بالتبع، ناآرامی‌های فردی و اجتماعی را به ارمان آورده است. (فیضانی، بی‌تا) با همه این احوال، اذعان می‌دارد که نفس بصورت مطلق مضر نبوده، بلکه در پاره‌ای از موارد جهت بهبود حیات مادی و معنوی ما عمل می‌کند. چنانچه اگر نفس نباشد آدمی متوجه کمبود مالیکول‌های جسم نمی‌شود و همچنان با صعود و تعالی نفس از اماره به مطمئن، آدمی موفق به عروج و تقرب به پیشگاه خداوند جل جلاله خواهد شد. و با ارائه تمثیل ذیل در زمینه وضاحت بیشتر می‌دهد: «خلاصه، نفس را اگر کودک تصور کنیم، وسیله رشد درخت روح گردیده؛ اگر کودک بسیار شد، درخت از بین رود و با بکلی ضعیف گردد.» (فیضانی، بی‌تا)

باری، روح از عالم قدس در بدن انسان به ودیعت گذاشته شده است و هکذا نفس که جوهر عالم خبث است نیز در بدن استقرار یافته و از این حیث هم روح و هم نفس می‌کوشند تا به اصل خود متصل شوند. طوریکه اگر روح قوی شد، شخص به اعلی‌علین عروج نماید و برعکس اگر نفس غالب گشت، انسان به اسفل‌السفلین فرو رود. (فیضانی، بی‌تا) ولی اسفا و دریغا که امروزه در عموم انسان‌ها روح مغلوب نفس گشته، لذا حتی دانشمندان مقتدر عصر ما به جنون گراییده‌اند. چنانچه یکی از مظاهر آن، تلاش بیشتر آنها در راستای [ساخت] سلاح‌های اتمی مرگبار است که مصارف سرسام‌آور آن را بالای ملت‌های مظلوم شان که از جنگ و آدمکشی بیزارند، با انواع حيله‌ها و خدعه‌ها تحمیل می‌کنند. (فیضانی، بی‌تا) البته درک و شناخت نیرنگ‌های نفس و مهار نمودن آنها کار چندان ساده‌ای نیست که هرکسی در این زمینه موفق شود. مولانا با اشاره به اینکه نفس آدمی «مادر بُت‌هاست» اذعان می‌دارد که ساده‌انگاشتن شکستن بتِ نفس خطاست:

مادر بت‌ها بتِ نفس شماس

زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست

(مثنوی: ۷۳۳/۱)

و:

بت شکستن سهل باشد، نیک سهل

سهل دیدن نفس را چهل‌ست، چهل

(مثنوی: ۷۷۸/۱)

باید گفت که رشد قوای روح و نفس محدودیت ندارد و حتی بعد از مرگ هم می‌تواند ادامه یابد. (فیضانی، بی‌تا) و «معرفت» یگانه وسیله رشد و تکامل ایمان بوده و ایمان مقوی روح باشد. بناءً به هر پیمانه‌ای که ایمان قوی شود، به همان اندازه قوای روحانی رشد می‌یابد. (فیضانی، بی‌تا) و به بیان واضح‌تر، در اثر عبادات و کارهای نیکو؛ روح قوی‌تر می‌شود.

۳. ملک و شیطان

دانستیم که بدن آدمی حاوی دو اصل بنام روح و نفس می‌باشد که در کنار آن، دو محرک خیر و شر نیز وجود دارد؛ محرک خیر بنام «ملک» و محرک شر بنام «شیطان» یاد می‌شود. (فیضانی، بی‌تا) ملک و شیطان نیز شبیه روح و نفس کاملاً در تعارض و

ضدیت با یکدیگر قرار دارند. و دقیقاً به علت موجودیت ملک و شیطان است که تمامی آدمیان در انجام هر امری خود را با نوعی بگویمگوها و تنش‌های باطنی مواجه می‌بینند، چنانچه علامه فیضانی می‌گوید: «از این رو شخص در اجرای کارها همیشه به یک نوع کشمکش‌ها خود را روبرو می‌بیند. اینجا سؤال ایجاد می‌شود که در اجرای امر، پس از تصمیم چرا شخص ناخودآگاه خود را به زیر سلطه کشمکش بکن و ممکن‌ها می‌یابد؟ بلی! این حالت به روشنی تمام ثابت می‌نماید که ما به زیر سیطره دو قوای ملکی و شیطانی قرار داریم.» (فیضانی، بی‌تا؛ ص: ۱۱۱)

الف: مَلَك

طبق اعتقاد علامه فیضانی در وجود هر انسان توأمان هم مَلَك و هم شیطان پیوسته همراه و همنشین است. مَلَك همواره در گوش دل آدمی نجوا می‌کند تا از ما آدمیان سخنان نیک و اعمال شایسته صادر شود، در حالیکه شیطان به چد می‌کوشد تا ما را بسوی اعمال ناشایست تشویق و ترغیب نماید. مولانا نیز این نزاع‌های ملکی و شیطانی را بسیار به نیکویی چنین تبیین کرده است:

هست احوالم خلاف همدگر
هر یکی با هم مخالف در اثر
چونکه هر دم راه خود را می‌زنم
با دگر کس سازگاری چون کنم؟
موج لشکرهای احوالم ببین
هر یکی با دیگری در جنگ و کین
می‌نگر در خود چنین جنگ گران
پس چه مشغولی به جنگ دیگران؟

(مثنوی: ۶/ ۵۱-۵۴)

یعنی احوال درونی من خلاف یکدیگر است. وقتی من هر لحظه با خود در ستیزم، چگونه می‌توانم با دیگری در صلح باشم؟ به موج سپاهیان حالات درونی‌ام بنگر که هر یک با دیگری در جنگ و ستیز است. به چنین جنگ سنگینی که در درون تو برپا است توجه کن؛ چرا به جنگ با دیگران مشغول شده‌ای؟ (زمانی، ۱۴۰۳)

ملائک: موجوداتی که از هرگونه خواهشات نفسانی و خطرات شیطانی مبرا اند و همیشه به عبادت خداوند مصروفند و بدون کوچکترین کسالت و سرکشی به ایفای اوامر خداوند می‌پردازند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» — ترجمه: نافرمانی نمی‌کنند خدای تعالی را به آنچه موظف گردند و بدون مخالفت و سستی به جا می‌آورند بدانچه مأمور شوند. «طبقه ملک مورد رحمت خاص خداوند جل‌جلاله بوده و مظهری از مظاهر شفقت و عنایت او تعالی می‌باشند. (فیضانی، بی‌تا) البته گذشته از اینها، علامه فیضانی نسبت به مَلَك تعاریف دیگری نیز بدست می‌دهد که هر یک قابل تعمق می‌باشد. «ملک: مظهر لطف خاص خدا جل‌جلاله؛ آورنده فیوضات به دل؛ فشرده نیکویی و رحمت؛ کشنده شخص به سوی حق و حقیقت؛ ارتباط دهنده بشر به الهامات خیر؛ میلان‌دهنده انسان به صفائیت؛ همکار نیک در امور خیر؛ خوشحال‌شونده از کارهای خوب؛ تشویق‌کننده روح تا شخص به کار نیک کوشد و آموزش‌خواه انسان‌های نیکوکار می‌باشد.» (فیضانی، بی‌تا؛ ص: ۴۸-۴۹)

خدای متعال نیز در باب ثبوت و همراهی ملک در امور خیر به مؤمنین چنین می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَكْفُلُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^۱ - ترجمه: در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.»

باری، ملک منحیت «همکار روح» در بدن می‌باشد. از این حیث هر چقدر که قوای روحانی عالی شود به همان اندازه الهامات ملکی بر شخص مستولی بوده و در نتیجه از گفتار و کردار همچو اشخاص جز نیکویی و خیرخواهی به خود و بیگانه، کار نابجا دیده نمی‌شود. (فیضانی، بی‌تا) و با توجه به اینکه ملائک فشرده نیکویی و رحمت هستند، سیطره آنها از یک جهت باعث آرامش و نشاط باطنی ما می‌شود و در جهت دیگر به تعبیر مولانا هر لحظه افکار نشاط‌بخش مهمان خانه دل ما خواهد شد:

هر دمی فکری چو مهمان عزیز

آید اندر سینه‌ات هر روز نیز

(مثنوی: ۵/ ۳۶۷۶)

هكذا مولانا در دفتر پنجم نیز می‌گوید هنگامیکه حجاب غیب واپس رود، محرکان و سخنگویان نهانی خود را خواهی دید:

چونکه پرده غیب برخیزد ز پیش

تو بیینی روی دلآنان خویش

وز سخنشان و اشناسی بی‌گزند

کان سخنگویان نهان اینها بدند

دیو گوید: ای اسیر طبع و تن

عرضه می‌کردم، نکردم زور، من

و آن فرشته گوید: من گفتمت

که از این شادی فزون گردد غمت

(مثنوی: ۵/ ۲۹۹۰-۲۹۹۳)

در آن هنگام شیطان می‌گوید: ای اسیر طبع و تن، من فقط بدی‌ها را به تو نشان می‌دادم و هیچ زور و جبری بکار نمی‌بردم. و آن فرشته نیز می‌گوید: من به تو گفتم که از پس این شادی، غمت افزایش می‌یابد. یعنی شادی‌های هنگام گناه در آینده به اندوهی فزاینده مبدل خواهد شد. (زمانی، ۱۴۰۲)

ب: شیطان

علامه فیضانی در یک دسته‌بندی کلی، دشمنان آدمیان را به دو بخش ظاهری (مربی) و باطنی (نامربی) تقسیم نموده است. (فیضانی، بی‌تا) که دشمنان مربی و ظاهری آدمیان روی یک طیف شروع از ویروس‌ها و میکروب‌ها گرفته الی حیوانات وحشی را شامل می‌شود. که خوشبختانه امروزه انسان‌ها به یمن پیشرفت‌های عقلی خویش موفق شدند تا خطرات احتمالی آنها را تا حد قابل



ملاحظه مهار نمایند. (فیضانی، بی تا) ولی دشمن نامرئی و یا باطنی انسان که همانا شیطان می باشد، متأسفانه تا هنوز بصورت دقیق مورد شناخت و درک درست قرار نگرفته است. و از این حیث، شیطان در تبانی با نفس می کوشد تا دقیقه ای انسان را آرام نگذاشته و با بکارگیری انواع حيله ها، جمله آدمیان را به تباهی بکشاند. (فیضانی، بی تا) مولانا نیز دقیقاً به این نکته اشاره می کند و می گوید:

تو نمی دانی که خصمانت کی اند

ناریان، خصم وجود خاکی اند

(مثنوی: ۱/ ۳۶۹۴)

یعنی ای انسان تو نمی دانی که دشمنانت کیستند! بدانکه شیاطین (ناریان یا آتشیان منظور شیاطین هستند که از آتش آفریده شده اند) دشمن آدمیان (خاکیان مراد آدمیان است که از گوهر خاک آفریده شده اند) هستند. (زمانی، ۱۴۰۳) البته مولانا بر پنهان و نامرئی بودن شیطان نیز اشاره می کند:

آدمی را دشمن پنهان بسی ست

آدمی با حذر عاقل کسی ست

خلق پنهان، زشتان و خوشان

می زند در دل به هر دم کوبشان

(مثنوی: ۱/ ۱۰۳۴-۱۰۳۵)

یعنی انسان دشمنان پنهانی فراوان دارد، ولی انسان محتاط خردمند است. مخلوقات پنهانی اعم از شیطان و فرشتگان هر لحظه الهامات و وسوسه بر دل ها می افکنند.

همانگونه که در مقابل روح، نفس قرار دارد؛ هذالقیاس در تقابل با ملک، شیطان قرار گرفته و بر اساس عقد حسادتی که نسبت به آدمیان دارد به جد و جهد می پردازد تا انسان ها را به بیراهه بکشاند. از سوی دیگر، شیطان دشمن ازلی و آشکارای انسان بوده و همیشه می کوشد که بر اساس تعهد و سوگندی که به حضور خداوند نموده است، انسان ها را از شاهراه حقیقت به ضلالت و گمراهی سوق دهد: « قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^۱ - ترجمه: ابلیس گفت: به عزت تو سوگند که همه مردم را گمراه خواهم کرد.»

گفتنی است که شیطان «همکار نفس» می باشد و از این حیث اگر نفس قوت بیشتر یابد، همه رفتار و کردار همچو افراد به تلبیسات شیطان متکی بوده و به محور منافع شخصی شان می چرخد. و تأمین خواسته های فاسد نفسانی و شهوانی، غایه نهایی زندگی ایشان محسوب می گردد. و جهت تحقق این آرزوهای خبیث، پریشانی، سرگردانی و حتی تباهی دیگران به نظرشان بی ارزش جلوه می نماید. (فیضانی، بی تا) و با توجه به اینکه شیطان فشرده چالاک و فریبکاری است، خدای متعال ۱۵۶ آیت را در قرآن مجید در باره شناخت بیشتر او اختصاص داده است تا آدمیان در زمینه احتیاط و زرنگی تام و تمام به خرج دهند. (فیضانی، بی تا) مولانا نیز در باب مکر و نیرنگ های شیطان اشارات بسیار زیبا و دقیق دارد که ما در اینجا به اختصار به یکی دو مورد بسنده می کنیم:

بحر مکری تو، خلائق قطره ای

تو چو کوهی وین سلیمان ذره ای

که رهد از مکر تو ای مختصم

غرق طوفانیم الا من عصم

(مثنوی: ۲۶۶۹-۲۶۷۰)

یعنی ای ابلیس تو دریای مکر و نیرنگی و مردم قطره‌ای بیش نیستند و تو در گمراه کردن همچو کوهی و این مردم ساده‌دل ذره‌ای بیش نیستند. ای ابلیس از مکر و نیرنگ تو چه کسی می‌تواند رهایی یابد؟ ما جملگی در طوفان مکر و گمراهی تو غرق شده‌ایم، مگر کسی که تحت عنایت الهی محفوظ بماند. (زمانی، ۱۴۰۲) مولانا در دفتر دوم مثنوی هشدار می‌دهد و می‌گوید بهوش باشید که شیطان جهت فریب شما خود را همچو پدری مهربان و مشفق نشان می‌دهد و دقیقاً با همین ترفند بود که حضرت آدم (ع) را فریفت:

جان بابا گویدت ابلیس، هین

تا به‌دم بفریبست دیو لعین

این چنین تلبیس با بابات کرد

آدمی را این سیه‌رخ مات کرد

(مثنوی: ۱۲۸-۱۲۹)

علامه فیضانی در باب شیطان نیز تعاریف متعددی را بدست می‌دهد که هر یک از آنها قابل توجه مزید است. «شیطان؛ مظهر قهاری خدا جل‌جلاله، کشنده یا وسیله قرب و بُعد بنده با خدا جل‌جلاله، متوجه کننده به‌سوی شر، فشرده فریبکاری و چالاک‌ی، قطع‌کننده لین [=کابل] ارتباط شخص از خدا جل‌جلاله، مصروف نگاهدارنده انسان به عشیات در اوقات کار و فراغت، کشنده و برنده شخص به دوزخ می‌باشد.» (فیضانی، بی‌تا) همچنان در پیوند به حضور و تصرف شیطان در وجود آدمیان به ارائه مثال مشهود و محسوسی می‌پردازد که مطمئناً هر یک از ما تاکنون آن حالت را یا در وجود خود تجربه و یا در رفتار دیگران ملاحظه نموده‌ایم. «آیا دیده‌اید که هنگام غلبه قهر و خشم، همه اعضاء و اندام شخص به لرزه می‌افتد، نمی‌داند که در آن وقت چه بگوید و چطور شدت و جدت به خرج دهد. اگر آن حالت را ضبط کنید و بعداً به او ارائه نمایید، هرگاه اندکی قوای روحانی عالی داشته باشد، خودش تصدیق بر بی‌تصرفی خویش می‌نماید که از اثر غلبه نفس و شیطان، در دل او چه فتنه خلق و چطور او را به بلا انداخته است.» (فیضانی، بی‌تا، ص: ۱۱۶) و بازهم در ادامه از راز دیگری پرده بر می‌دارد و می‌گوید: «آیا متوجه شده‌اید؟ یا کدام وقت به این حقیقت و راز عجیب ملتفت گردیده‌اید که در حال سرور یا صحبت و حتی زمان فراغت، بی‌اختیار در قلب تان اثرات ناگواری را چه چیز می‌رساند که یادآوری آن اصلاً لزومی ندارد؟ بلکه از دیدن یا شنیدن چیز جزئی ارائه می‌شود و اگر دقت نکردید، فته‌رفته باعث ناآرامی حتی بردن خواب از اشخاص می‌گردد؛ این را شیطان القاء کرده و دامن می‌زند.» (فیضانی، بی‌تا، ص: ۹۹)

آنچه از سوی ملک برای آدمیان القاء می‌شود «الهام» و بالمقابل آنچه از سوی شیطان مورد تلقین قرار می‌گیرد «وسوسه» خوانده می‌شود. (فیضانی، بی‌تا) با این وصف، اگر آدمی بیشتر جاذب الهامات ملکی قرار گیرد، از زبان و جوارح آن همکاری نیک و بهبود اجتماع شنیده و دیده شده (فیضانی، بی‌تا) و ضمن تقرب به بارگاه الهی، همچو افراد از بهترین، مفیدترین، فعال‌ترین و صالح‌ترین افراد جامعه می‌گردند. (فیضانی، بی‌تا) ولی برعکس اگر انسان بیشتر در معرض وسوسه شیطانی قرار گیرد، همه کارهای شر و آدم‌خواری‌ها از او به قول و فعل به ظهور می‌رسد. (فیضانی، بی‌تا) مولانا نیز در این زمینه می‌گوید که شیطان سوی آدمی می‌آید تا او را گمراه کند و تا وقتی که آدمی صالح است، شیطان دنبالش می‌کند؛ ولی همین‌که خوی شیطانی یافت از او بیزاری می‌جوید و می‌گریزد:

دیو سوی آدمی شد بهر شر
سوی تو ناید که از دیوی بتر
تا تو بودی آدمی، دیو از پی ات
می‌دوید و می‌چشانید او می‌ات
چون شدی در خوی دیوی استوار
می‌گریزد از تو دیو نابکار
(مثنوی: ۱/ ۱۸۷۴-۱۸۷۶)

مولانا در جای دیگری اشاره می‌کند و می‌گوید مگذار که جانت اسیر هواهای نفسانی و آمال شیطانی شود و جلو طفل جان خود را از شیر شیطان بگیر و بعد از آن می‌توانی جانت را با فرشتگان قرین و دمساز کنی:

طفل جان از شیر شیطان بازکن
بعد از آنش، با ملک انباز کن
تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای
دان که با دیو لعین همشیره‌ای
(مثنوی: ۱/ ۱۶۳۹-۱۶۴۱)

۴. قلب و مغز

امروزه در حوزه علم روان‌شناسی، در خصوص منشأ رفتار آدمیان روی مغز بیشتر حساب می‌شود و لذا هزینه‌های بیشتری نیز روی آن صورت گرفته است و می‌توان گفت که هیچ عضو دیگری دست‌کم در روان‌شناسی در درجه اول به اندازه مغز اهمیت ندارد. ولی عارفان ما و علی‌الخصوص علامه فیضانی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بیشتر از هر عضو دیگر، روی «قلب» حساب ویژه‌ای باز کرده‌اند و به این عضو، اهمیت فوق‌العاده استثنایی قایل هستند. اینکه قلب چیست و چرا اینقدر در نظر این دو عارف بزرگ جایگاه و اهمیت ویژه دارد و مغز در نظر ایشان در خصوص رفتار و سلوک آدمیان چقدر نقش بازی می‌کند، از موضوعاتی است که در ذیل به آنها پرداخته خواهد شد.

الف: قلب

قلب به معنای دیگرگون کردن و واژگون ساختن چیزی می‌باشد. از این حیث قلب یا به‌سوی روح و خیر و یا هم به‌سوی نفس و شر می‌گراید. علی‌الظاهر وظیفه قلب پمپ کردن خون؛ ولی در حقیقت به حکم کامپیوتر همه جسم باشد. بناءً اگر قلب صالح شد همه بدن صالح و برعکس اگر فاسد گشت همه بدن فاسد خواهد گشت. (فیضانی، بی‌تا) مولانا نیز با استشهاد درون‌دینی به دو حدیث شریف قلب را به «پَر» تشبیه می‌کند که در دام باد تند می‌گیرد مانده است و یا به آب پر جوش و خروشی مثال می‌زند که در دیگ بزرگی به اثر حرارت پیوسته می‌جوشد و لحظه‌ای هم ثبات و قرار ندارد:

در حدیث آمد که دل همچون پریست
در بیابانی اسیر صرصریست
باد پر را هر طرف راند گزاف
که چپ و گه راست با صد اختلاف

در حدیث دیگر این دل دان چنان
کآب جوشان ز آتش اندر قازغان
هر زمان دل را دگر رای بود
آن نه از وی، لیک از جایی بود
(مثنوی: ۱۶۴۱-۱۶۴۴)

طوریکه قبلاً عرض شد، بدن انسان حاوی دو اصل بنام روح و نفس و دو محرک خیر و شر بنام ملک و شیطان می‌باشد. ضمن اینکه قلب مسکن روح و نفس می‌باشد، محل کارگردانی ملک و شیطان نیز است. (فیضانی، بی‌تا) در آثار علامه فیضانی از قلب به عنوان [اشترنگ] = فرمان [بدن نیز یاد شده است. چون اگر روح قوی شد؛ بالتبع در محیط دل آدمی ملک سیطره یافته و انسان را به سمت اعمال نیک و رفتار شایسته سمت و سو می‌دهد در حالیکه اگر نفس قوت گرفت، شیطان در قلب سلطه یافته و آدمی را به سوی زشتی‌ها حرکت خواهد داد. به همین علت پیامبر(ص) سلامت معنوی جمله اعضا و جوارح آدمی را به سلامت دل و فساد آنها را به فساد دل پیوند می‌دهد و چنین می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ، صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ، فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ - ترجمه: در بدن انسان یک توتۀ گوشت است اگر اصلاح شد، اصلاح می‌شود همه بدن و اگر فاسد گشت، فاسد می‌شود همه بدن، آگاه باشید آن قلب است.» (متفق علیه، به نقل از فیضانی، بی‌تا) البته مولانا نیز حاکم و فرمانده بودن قلب را در بدن با زبان و تعبیرات خود در در دفتر اول مثنوی بازتاب داده است:

همچنین هر پنج حس، چون نایزه
بر مراد و امر دل شد جایزه
هر طرف که دل اشارت کردشان
می‌رود هر پنج حس دامن کشان
دست و پا، در امر دل اندر ملاً
همچو اندر دست موسی آن عصا
(مثنوی: ۳۵۶۶-۳۵۶۸)

یعنی حواس پنجگانه مانند لوله میان‌خالی بر طبق فرمان و اشاره دل، جاری می‌شوند و به کار می‌افتند. به هر سو که دل اشاره کند، بی‌درنگ بدان سو می‌روند. همان تصرفی را که حضرت موسی(ع) در حضور ناظران، در عصا داشت قلب نیز در دست و پا همان‌گونه تصرف دارد.

باری، هرچند «زبان» یک پارچه گوشت واحد است، اما هر بخش آن عملکرد متفاوتی دارد یا به تعبیر دیگر هر مزه‌ای در نقاط معینی از آن بهتر درک می‌شود. طوریکه حساسیت به مواد شور و شیرین در نوک زبان، مزۀ ترش در کناره‌های زبان و حساسیت به تلخی در نرم‌کام بیشتر است. (اتکینسون و همکاران، ۲۰۰۰) هذاالقیاس اگرچه قلب در ظاهر امر یک پارچه گوشت به نظر می‌رسد؛ اما از نظر ادبیات قرآنی و عرفانی کارکردهای آن بسی فراتر و فراوان‌تر از پمپ کردن خون در بدن است. در قرآن مجید قلب تحت اسامی یازده‌گانه نظیر مضغه، ضمیر، فؤاد، بال، چنان و غیره خوانده شده و ۱۶۶ آیت به آن اختصاص یافته است. (فیضانی، بی‌تا)

با دقت و تعمق در آیات قرآنی، می‌توان دریافت که قلب مرکز عقل، اراده، تصمیم‌گیری، هیجانات، عواطف و غرایز آدمی می‌باشد. چنانچه خدای متعال نسبت عقل را به قلب می‌دهد: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» - ترجمه: آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن [اندرزها را] بشنوند؟ حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه هاست، کور است!«^۱» هکذا «اراده» نیز به قلب نسبت داده می‌شود: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»^۲ - ترجمه: خداوند شما را به سوگندهای لغواتان مؤاخذه نمی‌کند ولی شما را بدانچه دل‌های‌تان [از روی عمد] فراهم آورده است مؤاخذه می‌کند و خدا آمرزنده بردبار است.» در قرآن کارویژه‌های دیگری نظیر تدبیر^۳، فقاقت^۴، رعب و وحشت^۵ ترس و خشیت^۶ قساوت و سخت‌دلی^۷، نرم‌خویی^۸، حسرت^۹، الفت^{۱۰}، شک و تردید^{۱۱} نیز به قلب نسبت داده شده است. لذا به همین سبب است که خدای حکیم در دنیا آرامش واقعی را به دل نسبت می‌دهد.^{۱۲} و در آخرت نیز صرفاً داشتن «قلب سلیم» را مایه نفع‌رسانی برای آدمیان عنوان می‌کند.^{۱۳} علاوه بر این، قرآن مجید از حسادت، بخل، کینه، امساک، حرص، انانیت و غیره به عنوان «مرض» یاد می‌نماید.^{۱۴}

در ادبیات نوشتاری زبان فارسی نیز شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد که «دل» یا همان «قلب» محل اراده، عواطف، هیجانات و احساسات ما است. چنانچه در زبان فارسی الفاظی که با «دل» ترکیب می‌شود از صد و پنجاه متجاوز است. (آذرن، ۱۳۷۰) و جالب است واژه‌هایی که با «دل» ترکیب شده است بیشتر به بحث هدایت و گمراهی ارتباط داشته و بیانگر هیجانات، احساسات و عواطف ما است. فی‌المثل؛ صاحب‌دل، روشن‌دل، تارک‌دل، بیمار‌دل، پاک‌دل، کج‌دل، مُرده‌دل، زنده‌دل، همدل، کور دل، دلیذر، دلیسنده، دلچسب، دلگرم، دلزده، دلگیر، دلخوش، دلسرد، دلداری، دلبر، دلاور، دلتنگ، شیردل، بزدل، دل‌پُر، خسته‌دل، دلداده، دلسوز، دلیر، دل‌شکسته، دلشاد، سنگدل، رحم‌دل، دل‌نگران، دلواپس، دلیره، دلیستگی، دلجویی، دلنشین، دل‌مشغول، دلخور، دلنواز، ناز‌دل، کینه‌دل، دل‌آشوب، دلخواه، دل‌افروز و... و هکذا در زبان محاوره نیز ما هزارگانه‌ی جملاتی را مرتبط با «دل» بکار می‌بریم که مؤید ادعای فوق است. فی‌المثل: دلم می‌خواست، دلم گواهی می‌دهد، در دلم چنین گشت، ای کاش به حرف دلم گوش می‌دادم، در دل با خود چنین گفتم، اینکه در دل چنین نیت دارد؛ خدا می‌داند/ از دلش خدا باخبر است و...

۱. سوره الحج، آیه ۳۶

۲. سوره البقره، آیه ۲۲۵

۳. أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْبَالِهِا (محمد: ۲۴)

۴. لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (الاعراف: ۱۷۹)

۵. هَسَائِلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبُ (الأنفال: ۱۲)

۶. إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم (الأنفال: ۲)

۷. قَوْلٌ لِّلْكَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (الزمر: ۲۲)

۸. فِيمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ بُذِئَتْ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ (ال عمران: ۱۵۹)

۹. لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ (ال عمران: ۱۵۶)

۱۰. قَالَتْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ (ال عمران: ۱۰۳)

۱۱. وَأَرْثَابَتْ قُلُوبُهُمْ فِيهِمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (توبه: ۳۵)

۱۲. الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (الرعد: ۲۸)

۱۳. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (الشعراء: ۸۸-۸۹)

۱۴. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ (البقره: ۱۰)

با توضیح فوق می‌توان پی‌برد که چرا «قلب» این قدر در نظر عارفان ما ارزشمند است و به همین علت، مولانا در دفتر دوم مثنوی از زبان خداوند می‌گوید که ما به زبان و گفتار مردمان کاری نداریم، بلکه به قلب و درون آنان نظر می‌اندازیم:

ما زبان را ننگریم و قال را
ما روان را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم، اگر خاشع بود
گرچه گفت لفظ ناخاضع بود
زآنکه دل جوهر بود، گفتن عَرَض
پس طفیل آمد عرض، جوهر غرض
(مثنوی: ۱۷۵۹/۲ - ۱۷۶۱)

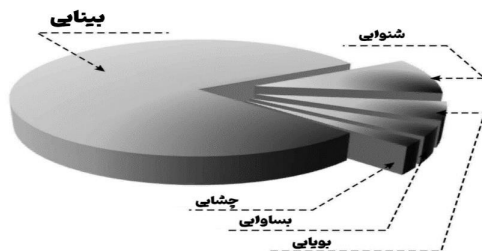
ب: مغز

مغز با وزن حدوداً ۱۴۰۰ گرم مادهٔ خاکستری و سفید رنگ است که حاوی ۱۰۰ میلیارد نورون می‌باشد. و دلیل اهمیت آن این است که فعالیت‌های شناختی و عقلانی از جمله تفکر، یادگیری، یادآوری، تصمیم‌گیری و حل مسئله را انجام می‌دهد. (برنس، فاکس، لپرد و اسمیت؛ ۲۰۱۳ به نقل از ریو، ص: ۸۲) برخی دیگر مغز را به عنوان عضو حسی-ادراکی مطالعه می‌کنند، زیرا بیشترین کاری که مغز انجام می‌دهد پردازش محیط و معنی دادن به آن است. البته این‌ها فرایندهای مهم مغز هستند؛ ولی مغز کار بیشتری انجام می‌دهد. مغز، اشتیاق‌ها، نیازها، امیال، ترجیحات، لذت و درد، دوست داشتن، خواستن، هیجان‌ها و احساسات را نیز تولید می‌کند و همچنان مرکز انگیزش و هیجان است. (ریو، ۲۰۱۸)

با وجود همهٔ این ادعاهایی که صورت می‌گیرد؛ پاره‌ای از عملکردهایی را که امروزه به مغز نسبت می‌دهند اما از نظر قرآن به قلب مرتبط می‌باشد. بر همین سبب علامه فیضانی (رح) با طرح چند پرسشی، تلویحاً علت برتری انسان را نسبت به سایر جانداران صرفاً به بهره‌مندی انسان از مغز نمی‌داند: «آیا تصرف بشر در بحر و بر، بر همه موجودات دیگر به اثر مغز صورت گرفته است؟ هرگاه حصول این نعمت (تصرفات بر اشیاء) به مغز تعلق داشته باشد، مگر فیل با داشتن یک سیر[= حدوداً ۷ کیلو گرم] مغز مستحق‌تر از انسان به کشف اسرار اشیاء نیست؟ چرا انسان به مغز کوچک تقریباً یک کیلو موفق به اختراعات سرسام‌آور آلات و اسباب غول‌پیکر گردیده و جانداران بزرگتر چون فیل نشدند؟» (فیضانی، بی‌تا)

از دیدگاه علامه فیضانی مغز به حکم «آرشیو» در بدن است و از این حیث اطلاعات و آگاهی‌هایی که از طریق حواس وارد بدن می‌شود را در خود ذخیره نموده و دوباره از همان اطلاعات موجود، هم ملک و هم شیطان نظر به حالات باطنی و محرک‌های محیطی استفاده نموده و با الهامات و وسوس، آدمی را به‌سوی امور خیر یا شر سوق می‌دهند. چنانچه خود در زمینه چنین می‌گوید: «مغز به حکم شعبهٔ آرشیف یا حفظیهٔ حسیات بدن، [و] مطالب مربوط به قلب و اجزای متعلق به آن است که هم ملک و هم شیطان با استفاده از آن، در تقویت امورات خیر و شر بر انسان تلقینات خوب و بد را مؤثر می‌سازند.» (فیضانی، بی‌تا)

بی‌گمان به همین علت است که خداوند در قرآن مجید صرفاً گوش و چشم و قلب را مسئول قرار داده و چنین می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»- ترجمه: گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد. جالب است که یافته‌های جدید علمی هم نشان می‌دهد که مغز تقریباً (۹۰ فیصد) اطلاعات را از طریق ۲ حواس، یعنی بینایی و شنوایی بدست می‌آورد. طوریکه تقریباً (۸۰ فیصد) اطلاعات از طریق بینایی و (۱۰ فیصد) از طریق شنوایی و متباقی ۱۰ فیصد دیگر از طریق بویایی، بساوی و چشایی وارد مغز می‌شود. (Man & Olchawa, ۲۰۱۸, p. ۳)



بی. (اقتباس از: Man &

فیصدی طرح ور
(Olchawa)

و چون چشم و گوش منحیت دو ورودی که بیشترین اطلاعات از طریق آنها وارد مغز می‌شود و در طرف دیگر قلب منحیت عضوی که منشأ اراده و هیجانات قلمداد شده است، در آیه فوق مسئول قرار می‌گیرد، نه مغز که در درجه اول صرفاً منحیت مخزن و آرشیوی اطلاعات است.

نتیجه‌گیری

مطالعه دیدگاه این دو عارف بزرگ مشخص می‌کند که آدمی موجودی است حاوی دو اصل بنام روح و نفس و علاوه بر آن، در وجود انسان دو موجود دیگر بنام ملک و شیطان نیز قرار دارد که ملک منحیت همکار روح و شیطان به حیث همکار نفس می‌باشند. همچنان در نظر این دو عارف والا مقام، قلب محل کارگردانی هر دو قوای روح و نفس و ملک و شیطان می‌باشد و به همین علت از قلب به عنوان فرمان بدن در آثار و آرای ایشان ذکر صورت گرفته است. بناءً اگر روح قوی شد و ملک در دل آدمی سیطره یافت همچو افراد همواره در گفتار و کردار می‌کوشند تا مصدر نفع‌رسانی برای دیگران شوند و بالعکس با قوت گرفتن شیطان نیز در قلب تسلط یافته و در نتیجه از همچو افراد در قول و فعل جز ضرر و زیان چیز دیگری را ملاحظه نخواهیم کرد. علاوه بر اینها:

روح منحیت اصل و حقیقت آدمیان از جانب خداوند در کالبد ما دمیده شده است و به همین علت منشأ قدسی دارد. هرچند روح قابل رؤیت نیست، اما می‌توان آثار آنرا در جسم تا زمان مرگ مشاهده نمود. و دقیقاً به علت موجودیت روح و موهبت عقل است که انسان نسبت به سایر جانداران برتر است و شرافت دارد. البته روح قابلیت صعود و سقوط را نیز دارد.



در مقابل روح اصل دیگری بنام نفس قرار دارد که ذاتاً پیدایش آن از فشرده خاک صورت گرفته است و به همین علت در وجود آدمی کشش‌های منفی وجود دارد. نفس آدمی به سه صورت منقسم شده است: ۱- آماره بالسوء، ۲- لؤامه و ۳- مطمئنه. در پاره‌ای از موارد آنچه را فروید در ساختار شخصیت به عنوان «نهاد» معرفی کرده است با نفس آماره بالسوء برابری می‌کند.

علاوه بر روح و نفس، دو محرک خیر و شر به اسم ملک و شیطان نیز در بدن ما وجود دارد و علت بگومگوهای درونی ما هم حاصل موجودیت این دو محرک است. ملک پیوسته در گوش دل ما نجوا و ندا می‌کند تا ما مصدر رفتار و گفتار نیک و خدایسندانه شویم. در حالیکه شیطان می‌کوشد با استفاده از ترفندهای گوناگون هر دم ما را به‌سوی گمراهی سوق دهد.

براساس آراء این دو عارف والا مقام، در خصوص منشأ رفتار آدمیان؛ برخلاف دیدگاه‌های حاکم در روان‌شناسی، در درجه اول قلب اهمیت دارد نه مغز. قلب از نظر ایشان مرکز عقل، اراده، هیجانات، عواطف و غرایز آدمی است و مغز منحیث آرشو عمل نموده و و آنچه از طریق حواس وارد می‌شود در خود ذخیره می‌سازد.

منابع

- قرآن کریم

- آذران، حسین (۱۳۷۰). *بین نگارش*. تهران: انتشارات شرق.

- اتکینسون، ریتا ال؛ اتکینسون، ریچارد سی؛ اسمیت، ادوارد ای؛ ج. بم، داریل؛ هوکسما، سوزان نولن (۲۰۰۰). *زمینه روانشناسی هیلگارد*، براهنی، محمد نقی؛ بیرشک، بهروز؛ بیک، مهرداد؛ زمانی، رضا؛ شاملو، سعید؛ شهرآرای، مهرناز؛ کریمی، یوسف؛ گاهان، نیسان؛ محی‌الدین، مهدی؛ هاشمیان، کیانوش (۱۴۰۳)، تهران: انتشارات رشد.

- بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۴۰۳). *مثنوی معنوی (تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی)*، تهران: انتشارات دوستان.

- پاپالیا، دایان ای؛ آلدز، سالی وندکاس؛ فلدمن، روت داسکین (۲۰۰۴). *روانشناسی رشد و تحول*، قهستانی، داود عرب؛ یانس هامایاک آوادیس؛ سهرابی، حمیدرضا؛ داورپناه، فروزنده؛ روشنائی، افسانه حیات؛ نقشبندی، سیامک (۱۴۰۴)، تهران: انتشارات رشد.

- پی. شولتز، دوان؛ الین شولتز، سیدنی (۲۰۱۳). *نظریه‌های شخصیت*، سیدمحمدی، یحیی (۱۴۰۳)، تهران: انتشارات ویرایش.

- ریو، جان مارشال (۲۰۱۸) / انگیزش و هیجان، سیدمحمدی، یحیی (۱۴۰۳). تهران: انتشارات ویرایش.

- زمانی، کریم (۱۴۰۳). *شرح جامع مثنوی معنوی (جلد اول)*، تهران: انتشارات اطلاعات.

- _____ (۱۴۰۲). *شرح جامع مثنوی معنوی (جلد دوم)*، تهران: انتشارات اطلاعات.

- _____ (۱۴۰۲). *شرح جامع مثنوی معنوی (جلد پنجم)*، تهران: انتشارات اطلاعات.

- _____ (۱۴۰۳). *شرح جامع مثنوی معنوی (جلد ششم)*، تهران: انتشارات اطلاعات.

- فیضانی، الداعی الی الله مولانا محمد عطاءالله (بی‌تا)، *اولین جام به تقویه ایمان یا جام و میگر اول*، (بی‌جا)، بی‌نا.

- _____ (بی‌تا)، *جمال و کمال صانع (ج) در مصنوعات یا جام و میگر دوم*، (بی‌جا)، بی‌نا.



- _____ (بی تا)، انسان و اسرار قرب یا جام و میگر سوم، (بی جا)، بی نا.
- _____ (بی تا)، انسان و فلسفه امتحان یا جام و میگر چهارم، (بی جا)، بی نا.
- _____ (بی تا)، اسرار خلقت تا بارگاه عظمت یا جام و میگر پنجم، (بی جا)، بی نا.
- _____ (بی تا)، القبای اسرار قرآن یا جام و میگر ششم، (بی جا)، بی نا.
- _____ (بی تا)، خودشناسی خداشناسی، بی جا، بی نا.
- محمدی، محمد نذیر (۱۳۹۹). بررسی سلوک و کارنامه‌های مولانا محمد عطاءالله قیسانی، کابل: انتشارات ریاست اطلاعات و ارتباط عامه اکادمی علوم.

Man, Dariusz & Olchawa, Ryszard. (2018). Brain Biophysics: Perception, Consciousness, Creativity. Brain Computer Interface (BCI). *Advances in Intelligent Systems and Computing*, vol 720. Springer, Cham. 38-44. https://doi.org/10.1007/978-3-319-75025-5_5.



An Analysis of the Existential and Psychological Dimensions of Human Beings in the Thought of Allama Fayzani and Mawlana Jalal al-Din Muhammad Balkhi

Ahmad ZiNouri^۱

Abstract

Understanding the human being and its existential and psychological dimensions constitutes one of the fundamental concerns of Islamic mysticism and serves as a prerequisite for self-knowledge, spiritual well-being, and the improvement of individual and social conduct. This study aims to analyze and compare the views of Allama Mohammad Ataullah Fayzani and Mawlana Jalal al-Din Muhammad Balkhi on the existential structure of human beings and the factors influencing human behavior and mental health. The research adopts a descriptive-analytical approach based on library resources. The findings indicate that both thinkers regard the human being as a dual-dimensional entity composed of the **spirit (rūh)** and the **self (nafs)**. They further maintain that two opposing forces—the **angel (malak)** and **Satan (shayṭān)**—interact respectively with the spirit and the self, thereby influencing human cognition, emotions, and behavior. Within this framework, the **heart (qalb)** is viewed as the center of perception, volition, emotions, and decision-making, as well as the locus where these spiritual forces exert their influence, whereas the brain primarily functions as a repository and organizer of information. Furthermore, strengthening the spirit through faith, worship, spiritual knowledge, and service to humanity facilitates human perfection and the attainment of the tranquil self (*nafs al-muṭma'innah*), while the dominance of the self and satanic temptations leads to moral decline, psychological distress, and individual as well as social dysfunction. The study concludes that, despite differences in style and expression, the perspectives of Allama Fayzani and Mawlana Balkhi exhibit substantial convergence regarding the existential structure of the human being, the central role of the heart, the functions of the spirit and the self, and their influence on mental health. These shared insights provide a valuable conceptual framework for understanding human nature from the perspective of Islamic mysticism and the psychology of religion.

Keywords: Self-knowledge; Spirit (Rūh); Self (Nafs); Heart (Qalb); Mental Health; Islamic Mysticism.

^۱. M.A. Student, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iranahmadzainoori89@gmail.com

